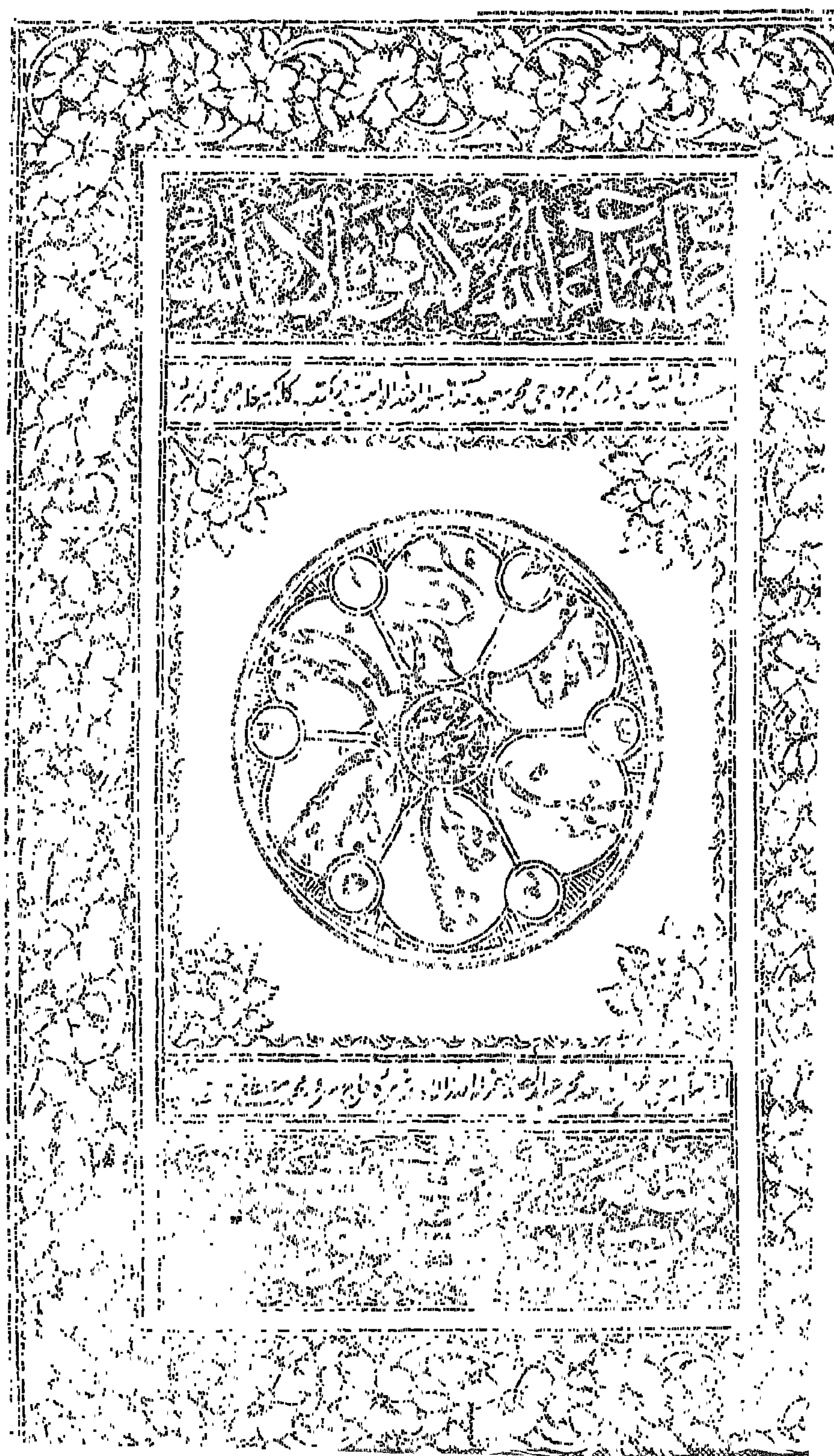




بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى رَسُوْلِهِ الْكَرِيْمِ

اما بعد خادم طلبا محمد سعید عفا عنه ربه المجید عرضه می دهد که

مدت دیر باز بخاطرم بود که مجموعهٔ میزان و منشعب مثل دیگ

نسخها بحلیهٔ تصحیح پسندیده و حواشی مفیده آرایش داده ش

مبنا بر علیه بمحنت تام و مشقت مالا کلام و صرف کثیر ۳

بدرستی و تحشیهٔ آن بپرداختم و حواشی که تفهم و تفهیم آن

بر مبتدیان متعذر و دشوار بود ازان احتراز نموده بحلیهٔ حواشی ض

مع ازدیاد و اضافت فوائد نافعه و تتمهٔ جدید

محلی و مزین نمودم الله تعالی جل شانه قبول فرمایا

کسانیکه ازین مجموعه فائده بردارند از دعاے خیر یاد دار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين

جميع ستايش ثابت است مر خداى را كه پروردگار عالميان است ونكوئى آخرت ثابت است براے متقيان

والصلوة على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين

ورحمت كامله نازل باد بر رسول خدا كه اسم او محمد صلى الله عليه وآله وسلم است وبر آل واصحاب آن همگنان رضى الله عنهم

بدان اسعدك الله تعالى فى الدارين كه فعل

نيكبخت كند ترا خداے برتر در هر دو جهان ١٢

متصرفه بر سه گونه است ماضى ومستقبل وحال وهر چه ازين

يعنى بر سه قسم است ١٢

سه جز است متفرع است هم ازين سه اما ماضى فعلى را گويند كه بزمانه گذشته

اعنى ماضى ومستقبل وحال ١٢ — يعنى بر آينده ١٢

تعلق دارد وآخر او مبنى باشد بر فتحه قلت حروفه او كثرت مگر

كم باشد حروف آن يا بسيار ١٢

بعارض چون فعل فعل فعل تفعل چون ضرب سمع كرم تعلم

آما مستقبل فعلی را گویند که بزمانهٔ آینده تعلق دارد و آخر او مرفوع
باشد مگر بعارض چون یَفعِلُ یَفعَلُ یَفعُلُ یُفعِلُ چون
یَضرِبُ یَسمَعُ یَکرُمُ یَبعَثُ آما حال فعلی را
گویند که بزمانهٔ موجود تعلق دارد و صیغهٔ حال همچو صیغهٔ استقبال است
و از هر یکی ازین ماضی و مضارع چهارده کلمه بیرون می آیند
سه از ان مر مذکر غائب راست و سه از ان مر مؤنث غائب است
و سه از ان مر مذکر حاضر راست و سه از ان مر مؤنث حاضر راست
و دو از ان مر حکایت نفس متکلم راست در اول صیغه
وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث یکسان ست
و در دوم صیغهٔ حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع مذکر و مؤنث
نیز یکسان ست و هر یکی ازین ماضی و مضارع بر دو گونه است

معروف و مجهول هر یکی ازین نیز بر دو گونه است اثبات و نفی

بمعنی ثبت ۱۲ بمعنی منفی

بحث اثبات فعل ماضی معروف

فَعَلَ فَعَلَا فَعَلُوا فَعَلَتْ فَعَلَتَا فَعَلْنَ فَعَلْتَ

فَعَلْتُمَا فَعَلْتُمْ فَعَلْتِ فَعَلْتُمَا فَعَلْتُنَّ فَعَلْتُ فَعَلْنَا

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل ماضی معروف بود

چون خواهی که مجهول بنا کنی فای فعل را ضمه کن و عین فعل را

یعنی صیغهٔ ماضی مجهول ۱۲

کسره ده در دو حال و لام کلمه را بر حالت خود بگذار تا ماضی مجهول گردد

اگر نباشد و الا بحالت خود بگذارد ۱۲

بحث اثبات فعل ماضی مجهول

فُعِلَ فُعِلَا فُعِلُوا فُعِلَتْ فُعِلَتَا فُعِلْنَ فُعِلْتَ

فُعِلْتُمَا فُعِلْتُمْ فُعِلْتِ فُعِلْتُمَا فُعِلْتُنَّ فُعِلْتُ فُعِلْنَا

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل ماضی مجهول بود

چون خواهی که نفی بنا کنی مای نفی در اول او در آر تا ماضی منفی
گردد و مای نفی در لفظ ماضی هیچ عمل نکند چنانچه بود همبران
خواه معروف باشد یا مجهول ۱۲
طریق باشد لیکن عمل در معنی کند یعنی مثبت را بمعنی منفی گرداند

بحث نفی فعل ماضی معروف

مَا فَعَلَ مَا فَعَلَا مَا فَعَلُوا مَا فَعَلَتْ مَا فَعَلَتَا
مَا فَعَلْنَ مَا فَعَلْتَ مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُمْ مَا فَعَلْتِ
مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُنَّ مَا فَعَلْتُ مَا فَعَلْنَا

بحث نفی فعل ماضی مجهول

مَا فُعِلَ مَا فُعِلَا مَا فُعِلُوا مَا فُعِلَتْ مَا فُعِلَتَا
مَا فُعِلْنَ مَا فُعِلْتَ مَا فُعِلْتُمَا مَا فُعِلْتُمْ مَا فُعِلْتِ
مَا فُعِلْتُمَا مَا فُعِلْتُنَّ مَا فُعِلْتُ مَا فُعِلْنَا

فوائد نافعه

این همه که گفته شد بحث ماضی مطلق بود چون خواهی که
ماضی قریب یا بعید یا استمراری وغیره بناکنی پس اگر لفظ قد
بر ماضی مطلق داخل کنی ماضی قریب گردد چون قد ضرب
واگر لفظ کان داخل کنی ماضی بعید شود نحو کان
ضرب واگر آن را بر مضارع داخل کنی ماضی استمراری
گردد چون کان یفعل واگر بر ماضی مطلق لفظ لعلما
درآری ماضی احتمالی گردد نحو لعلما فعل وهمچنان اگر
بجای (لعلما) لفظ (لیتما) داخل کنی ماضی تمنائی
گردد چون لیتما ضرب باید دانست که از هر یک ازینها
چهارده چهارده صیغه برمی آید چنانکه در ماضی مطلق گذشت

فصل این همه که گفته شد بحث فعل ماضی بود چون خواهی که

مضارع بنا کنی یکی را از علامتهای مضارع در اول و در آر و آخر
یعنی فعل مضارع ۱۲

ضمه کن و علامت مضارع چهار حرفند الف و تا و یا و نون که مجموع

وی اتین باشد الف وحدان حکایت نفس متکلم است و تا
یعنی لفظ اتین ۱۲

برای هشت کلمه است سه از آن مر مذکر حاضر است و سه از آن

مر مؤنث حاضر است و دو از آن مر واحد و تثنیه مؤنث غائبه است

و یا برای چهار کلمه است سه از آن مر مذکر غائب راست و یکی مر جمع

مؤنث غائب راست و نون برای تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث است

و در هفت محل نون اعرابی را در آر چهار تثنیه که نون اعرابی در ینها مکسور باشد
یعنی آن نون که بدل اعراب است ۱۲ من

و دو جمع مذکر غائب و حاضر و یکی واحد مؤنث حاضر که نون اعرابی در ینها
ای یفعلون تفعلون ۱۲ من — ای تفعلین ۱۲ قنوجی

مفتوح باشد و نون جمع مؤنث چنانکه در ماضی آید همچنان در مضارع نیز آید
ای در تفعلن ۱۲ — ای در فعلن ماضی ۱۲ — یعنی در فعل مضارع ۱۲

بحث اثبات فعل مضارع معروف

يَفْعَلُ يَفْعَلَانِ يَفْعَلُونَ تَفْعَلُ تَفْعَلَانِ يَفْعَلْنَ تَفْعَلُ

تَفْعَلَانِ تَفْعَلُونَ تَفْعَلِينَ تَفْعَلَانِ تَفْعَلْنَ اَفْعَلُ نَفْعَلُ

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل مضارع معروف بود

چون خواهی که مضارع مجهول بنا کنی علامت مضارع را ضمه ده وعین

کلمه را فتحه ده وحال ولام کلمه را برحالت خود بگذار تا مضارع مجهول گردد

بحث اثبات فعل مضارع مجهول

يُفْعَلُ يُفْعَلَانِ يُفْعَلُونَ تُفْعَلُ تُفْعَلَانِ يُفْعَلْنَ تُفْعَلُ

تُفْعَلَانِ تُفْعَلُونَ تُفْعَلِينَ تُفْعَلَانِ تُفْعَلْنَ اُفْعَلُ نُفْعَلُ

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل مضارع مجهول بود چون خواهی که نفی بلا

بنا کنی لای نفی در اول وی درآر ولای نفی در لفظ مضارع هیچ عمل نکند چنانکه

بود و همه بر این طریق باشد لیکن عمل در معنی کند یعنی مثبت را بمعنی منفی گرداند

بحث نفی فعل مضارع معروف

لَا یَفْعَلُ لَا یَفْعَلَانِ لَا یَفْعَلُوْنَ لَا تَفْعَلُ لَا تَفْعَلَانِ لَا یَفْعَلْنَ لَا تَفْعَلُ

لَا تَفْعَلَانِ لَا تَفْعَلُوْنَ لَا تَفْعَلِیْنَ لَا تَفْعَلَانِ لَا تَفْعَلْنَ لَا اَفْعَلُ لَا نَفْعَلُ

بحث نفی فعل مضارع مجهول

لَا یُفْعَلُ لَا یُفْعَلَانِ لَا یُفْعَلُوْنَ لَا تُفْعَلُ لَا تُفْعَلَانِ لَا یُفْعَلْنَ لَا تُفْعَلُ

لَا تُفْعَلَانِ لَا تُفْعَلُوْنَ لَا تُفْعَلِیْنَ لَا تُفْعَلَانِ لَا تُفْعَلْنَ لَا اُفْعَلُ لَا نُفْعَلُ

فصل این همه که گفته شد بحث نفی فعل مضارع بلا بود چون خواهی که نفی تاکید بلن
بنا کنی لن در اول فعل مضارع درآر و این نفی را نفی تاکید بلن گویند و لن
در فعل مستقبل در پنج محل نصب کند و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب
واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم و در هفت محل

نون اعرابی را ساقط گرداند چهار تثنیه و دو جمع مذکر غائب و حاضر و یکی

واحد مؤنث حاضر و در دو کلمه یعنی جمع مؤنث غائب و حاضر در لفظ

هیچ عمل نکند و لن مضارع را بمعنی مستقبل منفی گرداند

بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف

لَنْ یَفْعَلَ لَنْ یَفْعَلَا لَنْ یَفْعَلُوْا لَنْ تَفْعَلَ لَنْ تَفْعَلَا لَنْ یَفْعَلْنَ لَنْ تَفْعَلَ

لَنْ تَفْعَلَا لَنْ تَفْعَلُوْا لَنْ تَفْعَلِیْ لَنْ تَفْعَلَا لَنْ تَفْعَلْنَ لَنْ اَفْعَلَ لَنْ نَفْعَلَ

بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل مجهول

لَنْ یُفْعَلَ لَنْ یُفْعَلَا لَنْ یُفْعَلُوْا لَنْ تُفْعَلَ لَنْ تُفْعَلَا لَنْ یُفْعَلْنَ لَنْ تُفْعَلَ

لَنْ تُفْعَلَا لَنْ تُفْعَلُوْا لَنْ تُفْعَلِیْ لَنْ تُفْعَلَا لَنْ تُفْعَلْنَ لَنْ اُفْعَلَ لَنْ نُفْعَلَ

فصل این همه که گفته شد بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل بود چون نفی

نفی جحد بلم بنا کنی لم در اول فعل مضارع در آرد این را نفی جحد بلم میگویند

ولم در فعل مضارع در پنج محل جزم کند اگر در آخر او حرف علت نباشد و اگر باشد
ساقط گرداند چون لم یدع و لم یرم و لم یخش و حرف علت سه است
واو و الف و یا که بعد وجود وی آمی باشد آن پنج محل نیست واحد مذکر غائب
واحد مؤنث غائب واحد مذکر حاضر و دو کلمه حکایت نفس متکلم و در هفت محل
نون اعرابی را ساقط گرداند چهار تثنیه و دو جمع مذکر غائب و حاضر و یکی واحد مؤنث
حاضر و در دو محل در لفظ هیچ عمل نکند و آن دو محل است جمع مؤنث غائب و حاضر
و در همه کلمات عمل در معنی کند یعنی صیغه فعل مضارع را بمعنی ماضی منفی گرداند

بحث نفی جحد بلم در فعل مستقبل معروف

لَمْ یَفْعَلْ لَمْ یَفْعَلَا لَمْ یَفْعَلُوا لَمْ تَفْعَلْ لَمْ تَفْعَلَا لَمْ یَفْعَلْنَ لَمْ تَفْعَلْ
لَمْ تَفْعَلَا لَمْ تَفْعَلُوا لَمْ تَفْعَلِی لَمْ تَفْعَلَا لَمْ تَفْعَلْنَ لَمْ اَفْعَلْ لَمْ نَفْعَلْ

بحث نفی جحد بلم در فعل مستقبل مجهول

لَمْ يَفْعَلْ لَمْ يَفْعَلَا لَمْ يَفْعَلُوا لَمْ تَفْعَلْ لَمْ تَفْعَلَا لَمْ يَفْعَلْنَ لَمْ تَفْعَلْ

لَمْ تَفْعَلَا لَمْ تَفْعَلُوا لَمْ تَفْعَلِي لَمْ تَفْعَلَا لَمْ تَفْعَلْنَ لَمْ اَفْعَلْ لَمْ نَفْعَلْ

فصل این همه که گفته شد بحث نفی جحد بلم در فعل مستقبل بود چون خواهی

که لام تاکید با نون تاکید بنا کنی لام تاکید در اول فعل مستقبل در آر و نون تاکید

در آخر او زیاده کن و لام تاکید همیشه مفتوح باشد و نون تاکید دو نون است یکی نون ثقیله

دوم نون خفیفه نون ثقیله نون مشدد را گویند و نون خفیفه نون ساکن را گویند

و نون ثقیله در چهارده کلمه در آید و نون خفیفه در هشت کلمه در آید و ما قبل نون ثقیله

در پنج محل مفتوح باشد و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب و واحد مؤنث غائب

واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم و در شش محل ما قبل نون ثقیله الف باشد

چهار تثنیه و دو جمع مؤنث غائب و حاضر و در این دو محل الف فاصل در آید در جمع مذکر غائب

و حاضر واو دور کرده شود و ما قبل او ضمه گذاشته شود تا دلالت کند بر حذف واو

وا از صیغه واحد مؤنث حاضر یا دور کرده شود و ما قبل او کسره گذاشته آید تا دلالت کند

بر حذف یا و نون ثقیله در شش محل مکسور باشد و آن شش محل همانست

که در آنها الف در می آید و باقی هشت محل مفتوح و نون خفیفه در محلیکه

الف باشد نمی آید و باقی محل ها آید و فعل اعرابی با نون تاکید جمع نشود

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروف

لَیَفْعَلَنَّ لَیَفْعَلَانِّ لَیَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَیَفْعَلْنَانِّ لَتَفْعَلَنَّ

لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلِنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلْنَانِّ لَاَفْعَلَنَّ لَنَفْعَلَنَّ

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مجهول

لَیُفْعَلَنَّ لَیُفْعَلَانِّ لَیُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَیُفْعَلْنَانِّ لَتُفْعَلَنَّ

لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلِنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلْنَانِّ لَاُفْعَلَنَّ لَنُفْعَلَنَّ

بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل معروف

لَیَفْعَلَنْ لَیَفْعَلُنْ لَتَفْعَلَنْ لَتَفْعَلُنْ لَتَفْعَلِنْ لَتَفْعَلُنْ لَاَفْعَلَنْ لَنَفْعَلَنْ

بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول

لَیُفْعَلَنْ لَیُفْعَلُنْ لَتُفْعَلَنْ لَتُفْعَلُنْ لَتُفْعَلِنْ لَتُفْعَلُنْ لَاُفْعَلَنْ لَنُفْعَلَنْ

فصل این همه که گفته شد بحث فعل مستقبل با نون ثقیله و خفیفه بود چون خواهی که امر بنا کنی امر گرفته میشود از فعل مضارع غائب ازانِ غائب حاضر از حاضر متکلم از متکلم معروف از معروف مجهول از مجهول چون خواهی که امر حاضر معروف بنا کنی علامت مضارع را حذف کن بعده بنگر (یعنی تا را که علامت مضارع حاضر است ۱۲) متحرک میماند یا ساکن اگر متحرک ماند آخر را ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از تَعِدُ عِدْ و از تَضَعُ ضَعْ و اگر باشد ساقط شود چون از تَقِیْ قِ و اگر ساکن ماند (بعد حذف علامت مضارع ۱۲) نظر کن در عین کلمه اگر عین کلمه مکسور باشد یا مفتوح همزهٔ وصل مکسور در اول در آر (ای بجای علامت مضارع ۱۲) و آخر را ساکن کن

اگر حرف علت نباشد چون اِسْمَعْ از تَسْمَعُ و اِضْرِبْ از تَضْرِبُ و اگر
الضرب زدن ۱۲ السمع شنیدن ۱۲

باشد ساقط شود چون اِرْمِ از تَرْمِیْ و اِخْشَ از تَخْشٰی اگر عین کلمه مضموم
الرمی تیر انداختن ۱۲ الخشیة ترسیدن ۱۲

باشد همزهٔ وصل مضموم در اول در آرد و آخر را ساکن کن اگر حرف علت نباشد

چون اُنْصُرْ از تَنْصُرُ و اگر باشد ساقط شود چون اُدْعُ از تَدْعُوْ چون خواهی که
الدعوة بخواندن ۱۲

امر حاضر مجهول امر غائب معروف یا مجهول بناکنی لام امر مکسور در اول در آر و آخر را

جزم کن اگر حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط شود چون لِیَکْتُبْ لِیَرْمِ لِیَخْشَ

و نون تاکید چنانچه در مضارع می آید در امر نیز می آید و در امر نون اعرابی هم ساقط شود
ثقیله یا خفیفه ۱۲

بحث امر حاضر معروف

اِفْعَلْ اِفْعَلَا اِفْعَلُوْا اِفْعَلِیْ اِفْعَلَا اِفْعَلْنَ

بحث امر حاضر مجهول

لِتُفْعَلْ لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلُوْا لِتُفْعَلِیْ لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلْنَ

بحث امر غائب معروف

لِيَفْعَلْ لِيَفْعَلَا لِيَفْعَلُوا لِتَفْعَلْ لِتَفْعَلَا لِيَفْعَلْنَ لِأَفْعَلْ لِنَفْعَلْ

بحث امر غائب مجهول

لِيُفْعَلْ لِيُفْعَلَا لِيُفْعَلُوا لِتُفْعَلْ

لِتُفْعَلَا لِيُفْعَلْنَ لِأُفْعَلْ لِنُفْعَلْ

بحث امر حاضر معروف با نون ثقیله

اِفْعَلَنَّ اِفْعَلَانِّ اِفْعَلُنَّ اِفْعَلِنَّ اِفْعَلَانِّ اِفْعَلْنَانِّ

بحث امر حاضر مجهول با نون ثقیله

لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلُنَّ لِتُفْعَلِنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلْنَانِّ

بحث امر غائب معروف با نون ثقیله

لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَانِّ لِيَفْعَلُنَّ لِتَفْعَلَنَّ

اگر حرف علت نباشد چون از تَسْمَعُ اِسْمَعْ و از تَضْرِبُ اِضْرِبْ و اگر
باشد ساقط شود چون از تَرْمِيْ اِرْمِ و از تَخْشٰى اِخْشَ اگر عین کلمه مضموم
باشد همزهٔ وصل مضموم در اول وی در آرد و آخر را ساکن کن اگر حرف علت نباشد
چون از تَنْصُرُ اُنْصُرْ و اگر باشد ساقط شود چون از تَدْعُوْ اُدْعُ چون خواهی که
امر حاضر مجهول و امر غائب معروف یا مجهول بنا کنی لام امر مکسور در اول وی در آر و آخر او
جزم کن اگر حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط شود چون لِيَكْتُبْ لِيَرْمِ لِيَخْشَ
و نون تاکید چنانچه در مضارع می آید در امر نیز می آید و در امر نون اعرابی هم ساقط شود

بحث امر حاضر معروف

اِفْعَلْ اِفْعَلَا اِفْعَلُوْا اِفْعَلِيْ اِفْعَلَا اِفْعَلْنَ

بحث امر حاضر مجهول

لِتُفْعَلْ لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلُوْا لِتُفْعَلِيْ لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلْنَ

بحث امر غائب معروف

لِيَفْعَلْ لِيَفْعَلَا لِيَفْعَلُوْا لِتَفْعَلْ لِتَفْعَلَا لِيَفْعَلْنَ لِاَفْعَلْ لِنَفْعَلْ

بحث امر غائب مجهول

لِيُفْعَلْ لِيُفْعَلَا لِيُفْعَلُوْا لِتُفْعَلْ

لِتُفْعَلَا لِيُفْعَلْنَ لِاُفْعَلْ لِنُفْعَلْ

بحث امر حاضر معروف با نون ثقیله

اِفْعَلَنَّ اِفْعَلَانِّ اِفْعَلُنَّ اِفْعَلِنَّ اِفْعَلَانِّ اِفْعَلْنَانِّ

بحث امر حاضر مجهول با نون ثقیله

لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلُنَّ لِتُفْعَلِنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلْنَانِّ

بحث امر غائب معروف با نون ثقیله

لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَانِّ لِيَفْعَلُنَّ لِتَفْعَلَنَّ

لِتَفْعَلَانِّ لِيَفْعَلْنَانِّ لِأَفْعَلَنَّ لِنَفْعَلَنَّ

بحث امر غائب مجہول بانون ثقیلہ

لِيُفْعَلَنَّ لِيُفْعَلَانِّ لِيُفْعَلُنَّ لِتُفْعَلَنَّ

لِتُفْعَلَانِّ لِيُفْعَلْنَانِّ لِأُفْعَلَنَّ لِنُفْعَلَنَّ

بحث امر حاضر معروف بانون خفیفہ

اِفْعَلَنْ اِفْعَلُنْ اِفْعَلِنْ

بحث امر حاضر مجہول بانون خفیفہ

لِتُفْعَلَنْ لِتُفْعَلُنْ لِتُفْعَلِنْ

بحث امر غائب معروف بانون خفیفہ

لِيَفْعَلَنْ لِيَفْعَلُنْ لِتَفْعَلَنْ لِأَفْعَلَنْ لِنَفْعَلَنْ

بحث امر غائب مجہول بانون خفیفہ

لیفعلن لیفعلن لتفعلن لا فعلن لنفعلن

فصل این همه که گفته شد بحث امر بود چون خواهی که نهی بنا کنی پس لای

نفی در اول فعل مستقبل در آر و لای نهی در آخر او در پنج محل جزم کند مثل

اگر در آخر او حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط گرداند چون لا تدع و

تدعم و لا تخش و از هفت محل نون اعرابی را هم دور نماید و در دو محل در لفظ

عمل نکند و نون تاکید چنانچه در مضارع می آید همین طریق در نهی نیز می آید

بحث نهی حاضر معروف

لا تفعل لا تفعلا لا تفعلوا لا تفعلی لا تفعلا لا تفعلن

بحث نهی حاضر مجهول

لا تفعل لا تفعلا لا تفعلوا لا تفعلی لا تفعلا لا تفعلن

بحث نهی غائب معروف

19

لَا يَفعَلْ لَا يَفعَلَا لَا يَفعَلُوا لَا تَفعَلْ لَا تَفعَلَا لَا يَفعَلْنَ لَا أَفعَلْ لَا نَفعَلْ

بحث نہی غائب مجہول

لَا يُفعَلْ لَا يُفعَلَا لَا يُفعَلُوا لَا تُفعَلْ لَا تُفعَلَا لَا يُفعَلْنَ لَا أُفعَلْ لَا نُفعَلْ

بحث نہی حاضر معروف بانون ثقیلہ

لَا تَفعَلَنَّ لَا تَفعَلَانِّ لَا تَفعَلُنَّ لَا تَفعَلِنَّ لَا تَفعَلَانِّ لَا تَفعَلْنَانِّ

بحث نہی حاضر مجہول بانون ثقیلہ

لَا تُفعَلَنَّ لَا تُفعَلَانِّ لَا تُفعَلُنَّ لَا تُفعَلِنَّ لَا تُفعَلَانِّ لَا تُفعَلْنَانِّ

بحث نہی غائب معروف بانون ثقیلہ

لَا يَفعَلَنَّ لَا يَفعَلَانِّ لَا يَفعَلُنَّ لَا تَفعَلَنَّ
لَا تَفعَلَانِّ لَا يَفعَلْنَانِّ لَا أَفعَلَنَّ لَا نَفعَلَنَّ

بحث نہی غائب مجہول بانون ثقیلہ

لا يُفعَلَنَّ لا يُفعَلانِّ لا يُفعَلُنَّ لا تُفعَلَنَّ

لا تُفعَلانِّ لا يُفعَلْنانِّ لا أُفعَلَنَّ لا نُفعَلَنَّ

بحث نهی حاضر معروف با نون خفیفه

لا تَفعَلَنْ لا تَفعَلُنْ لا تَفعَلِنْ

بحث نهی حاضر مجهول با نون خفیفه

لا تُفعَلَنْ لا تُفعَلُنْ لا تُفعَلِنْ

بحث نهی غائب معروف با نون خفیفه

لا يَفعَلَنْ لا يَفعَلُنْ لا تَفعَلَنْ لا أَفعَلَنْ لا نَفعَلَنْ

بحث نهی غائب مجهول با نون خفیفه

لا يُفعَلَنْ لا يُفعَلُنْ لا تُفعَلَنْ لا أُفعَلَنْ لا نُفعَلَنْ

فصل این همه که گفته شد بحث نهی بود چون خواهی که اسم فاعل

بنا کنی اسم فاعل گرفته میشود از فعل مضارع معروف پس علامت مضارع را حذف کن بعد ازان فا کلمه را فتحه ده و میان فا و عین الف فاعل در آر و عین کلمه را کسره ده و لام کلمه را تنوین بده کن تا اسم فاعل گردد

بحث اسم فاعل

فَاعِلٌ فَاعِلَانِ فَاعِلُوْنَ فَاعِلَةٌ فَاعِلَتَانِ فَاعِلَاتٌ

فصل این همه که گفته شد بحث اسم فاعل بود چون خواهی که اسم مفعول بنا کنی اسم مفعول ساخته میشود از فعل مضارع مجهول پس علامت مضارع را حذف کن بعد ازان میم مفتوح مفعول در اول آور در آر و عین کلمه را ضمه ده و میان عین و لام واو مفعول در آر و لام کلمه را تنوین ده تا اسم مفعول گردد

بحث اسم مفعول

مَفْعُوْلٌ مَفْعُوْلَانِ مَفْعُوْلُوْنَ مَفْعُوْلَةٌ مَفْعُوْلَتَانِ مَفْعُوْلَاتٌ

۲۳

تتمه در بیان اسم ظرف و اسم آله و اسم تفضیل

فصل چون خواهی که اسم ظرف زمان و مکان بنا کنی علامت مضارع را
یعنی از حروف اتین ۱۲
حذف کن و میم مفتوح در اول و در آر و عین کلمه را فتحه ده اگر مضموم باشد
بجای علامت مضارع ۱۲ بسبب خفت فتحه ۱۲
ورنه بحالش بگذار و لام کلمه را تنوین ملحق کن تا اسم زمان و مکان گردد
زیرا که تنوین خاصه اسم است ۱۲

بحث اسم ظرف

مَفْعَلٌ مَفْعَلَانِ مَفَاعِلُ
واحد ۱۲ تثنیه ۱۲ جمع ۱۲

فصل این همه که گفته شد بحث اسم ظرف بود چون خواهی که اسم آله بنا کنی
علامت مضارع را حذف کن و میم مکسور در اول و در آر و عین کلمه را فتحه ده اگر
ای بجای علامت مضارع ۱۲ مضموم یا مکسور
مفتوح نباشد و لام کلمه را تنوین ملحق ساز تا اسم آله گردد و اگر بعد عین کلمه الف آری
اگر مفتوح باشد بحالت خود بگذار ۱۲ زیرا که تنوین خاصه اسم است ۱۲
و یا پس لام تا نیز یاد کنی دو صیغه دیگر اسم آله که اکثر موافق قیاس است پدید می آید

بحث اسم آله

مَفْعَلٌ مَفْعَلَةٌ مَفْعَلَانِ مَفْعَلَتَانِ

مَفَاعِلُ وَمَفْعَالٌ مَفْعَالَانِ مَفَاعِيلُ

فصل این همه که گفته شد بحث اسم آله بود چون خواهی که اسم تفضیل بنا کنی

علامت مضارع را حذف کن و همزهٔ اسم تفضیل در اول او در آر و عین کلمه را فتحه ده

اگر مفتوح نباشد و لام را تنوین بده و این طریق بنای اسم تفضیل برای مذکر است

اما چون صیغهٔ مؤنث بنا کنی بعد حذف علامت مضارع فا را ضمه ده و عین را

ساکن کن و بعد لام الف مقصوره لاحق کن و لام کلمه را فتحه ده تا اسم تفضیل مؤنث گردد

بحث اسم تفضیل

اَفْعَلُ اَفْعَلَانِ اَفْعَلُونَ اَفَاعِلُ

فُعْلَى فُعْلَيَانِ فُعْلَيَاتٌ فُعَلٌ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة

والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين

بدان اسعدك الله تعالى في الدارين كه جمله افعال متصرفه

واسمای متمکنه از روی ترکیب حروف اصلی بر دو گونه است

ثلاثی ورباعی اما ثلاثی آن باشد که در ماضی وسه حرف اصلی باشد

چون نصر وضرب ورباعی آن باشد که در ماضی وچهار حرف

اصلی باشد چون بعثر وعرقب اما ثلاثی بر دو گونه است

يكى مجرد كه در ماضى او حرف زائد نباشد و ديگر مزيد فيه كه در ماضى او

مراد از حرف جنس حرف است نه فعل پس ... ١٢

حروف زائد نيز باشد اما آنكه در وى حروف زائد نباشد آن نيز

بر دو گونه است يكى مطرد كه وزن او بيشتر آيد و ديگر شاذ

كه وزن او كمتر آيد اما مطرد پنج باب است باب اول بر وزن

فَعَلَ يَفْعُلُ بفتح العين فى الماضى وضمها

فى الغابر چون النَّصْرُ والنُّصْرَةُ يارى كردن

تصريفه نَصَرَ يَنْصُرُ نَصْرًا فهو ناصِرٌ ونُصِرَ

يارى كردن آن يك مرد در زمانه گذشته صيغه واحد مذكر غائب ... فعل ماضى معروف ١٢

يُنْصَرُ نَصْرًا فهو مَنْصُورٌ الامر منه اُنْصُرْ

والنهى عنه لا تَنْصُرْ الظرف منه مَنْصَرٌ والآلة منه

مِنْصَرٌ ومِنْصَرَةٌ ومِنْصَارٌ وتثنيتهما مَنْصَرَانِ

ومِنْصَرَانِ والجمع منهما مَنَاصِرُ ومَنَاصِيرُ

فعل التفضيل منه انصر والمؤنث منه نصرى

وتثنيتهما انصران ونصريان والجمع منهما انصرون

واناصر ونصر باب الطلب جستن

الدخول در آمدن القتل کشتن الفتل تافتن

باب دوم بروزن فعل يفعل بفتح العين في الماضي وكسرها في الغابر

چون الضرب الضربة زدن و رفتن بر زمين و پيدا كردن مثل تصريفه

ضرب يضرب ضربا فهو ضارب وضرب يضرب

ضربا فهو مضروب الامر منه اضرب النهي عنه

لا تضرب الظرف منه مضرب والالة منه مضرب

ومضربة ومضراب وتثنيتهما مضربان مضربان

والجمع منهما مضارب ومضاريب فعل التفضيل منه

أَضْرُبُ المؤنث منه ضُرْبَى وتثنيتهما أَضْرَبَانِ وضُرْبَيَانِ

والجمع منهما أَضْرَبُونَ وأَضَارِبُ وضُرَبٌ وضُرْبَيَاتٌ

اَلْغَسْلُ شستن اَلْغَلَبُ غلبه كردن اَلظُّلْمُ ستم كردن اَلْفَصْلُ جدا كردن

باب سوم بر وزن فَعِلَ يَفْعَلُ بكسر العين في الماضي وفتحها

في الغابر چون اَلسَّمْعُ والسَّمَاعُ شنيدن گوش فرا داشتن تصريفه

سَمِعَ يَسْمَعُ سَمْعًا فهو سَامِعٌ وسُمِعَ يُسْمَعُ سَمْعًا

فهو مَسْمُوعٌ الأمر منه اِسْمَعْ والنهي عنه لا تَسْمَعْ

الظرف منه مَسْمَعٌ والآلة منه مِسْمَعٌ ومِسْمَعَةٌ

ومِسْمَاعٌ وتثنيتهما مَسْمَعَانِ ومِسْمَعَانِ والجمع منهما

مَسَامِعُ ومَسَامِيعُ افعل التفضيل منه أَسْمَعُ والمؤنث منه

سُمْعَى وتثنيتهما أَسْمَعَانِ وسُمْعَيَانِ والجمع منهما

اَسْمَعُوْنَ وَاَسَامِعُ وَسُمَّعٌ وَسُمَّعِيَاتُ اَلْعِلْمُ دانستن

اَلْفَهْمُ دریافتن اَلْحِفْظُ نگاهداشتن اَلشَّهَادَةُ گواهی دادن اَلْحَمْدُ

ستودن اَلْجَهْلُ نادانستن باب چهارم بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ

بفتح العین فیهما چون اَلْفَتْحُ گشادن تصریفه فَتَحَ

يَفْتَحُ فَتْحًا فهو فَاتِحٌ وَفُتِحَ يُفْتَحُ فَتْحًا فهو مَفْتُوْحٌ

الامر منه اِفْتَحْ والنهی عنه لَا تَفْتَحْ الظرف منه

مَفْتَحٌ والآلة منه مِفْتَحٌ وَمِفْتَحَةٌ وَمِفْتَاحٌ

وتثنیتهما مَفْتَحَانِ وَمِفْتَحَانِ والجمع منهما مَفَاتِحُ

وَمَفَاتِيْحُ افعل التفضیل منه اَفْتَحُ والمؤنث منه

فُتْحٰی وتثنیتهما اَفْتَحَانِ وَفُتْحَيَانِ والجمع منهما اَفْتَحُوْنَ

وَاَفَاتِحُ وَفُتَحٌ وَفُتْحَيَاتٌ اَلْمَنْعُ بازداشتن اَلصَّبْغُ

رنگ کردن اَلرَّهن گرو داشتن اَلسَّلخ پوست کشیدن بدانکه هر فعلیکه

بریں وزن آید بجای عین فعل یا لام فعل او حرفی باشد از حروف

ای بفتح عین ماضی و مضارع ۱۲

حلق و حروف حلق شش است الحاء والخاء والعین والغین والهاء

والهمزة که مجموع وی اَخ ہَع خَع باشد اما رَکَنَ یَرکَنُ اَبی یَأبی فشا

بفتحتین بمعنی میل کردن بچیزے ۱۲

باب پنجم بر وزن فَعُلَ یَفعُلُ بضم العین فیهما بدانکه این باب لازم است

از ابواب مطرده ۱۲ ای فی الاکثر

و بیشتر اسم فاعل این باب بر وزن فَعِیلٌ می آید چون الکَرَم والکرامة

بزرگ شدن تصریفه کَرُمَ یَکرُمُ کَرَماً وکَرامةً فهو کریمٌ الامر

اُکرُم والنهی عنه لا تَکرُم الظرف منه مَکرُم والآلة منه مِکرَم

ومِکرَمة ومِکرام وتثنیتهما مِکرَمان ومِکرامان والجمع منهما

مَکارِم ومَکاریم افعل التفضیل منه اَکرَم والمؤنث منه کُرمی

وتثنیتهما اَکرَمان وکُرمیان والجمع منهما اَکرَمون واکا

۳۰

وکرم وکرمیات اللطف واللطافة پاکیزه شدن القرب

نزدیک شدن البعد دور شدن الکثرة بسیار شدن آماشاء آنکه

وزنها وکمتر آید آنرا شش باب است باب اول بر وزن فَعِلَ یَفْعِلُ

این حکم استقرائی است ۱۲ مولوی حکیم عسکری قنوجی

بکسر العین فیهما چون الحَسْبُ والحِسْبَانُ پنداشتن تصریفه حَسِبَ

ای فی الماضی والغابر ۱۲ منه

یَحْسِبُ حَسْبًا وحِسْبَانًا فهو حَاسِبٌ ومحسوبٌ یُحْسَبُ حَسْبًا و

حِسْبَانًا فهو محسوبٌ الامر منه اِحْسِبْ النهی عنه لاتَحْسِبْ

الظرف منه مَحْسِبٌ والآلة مِحْسَبٌ مِحْسَبَةٌ ومِحْسَابٌ وتثنیتهما

مَحْسِبَانِ ومِحْسَبَانِ والجمع منهما مَحَاسِبُ ومَحَاسِیْبُ افعل التفضیل منه

اَحْسَبُ المؤنث منه حُسْبَی وتثنیتهما اَحْسَبَانِ وحُسْبَیَانِ والجمع منهما

اَحْسَبُوْنَ واَحَاسِبُ وحُسَبٌ وحُسْبَیَاتٌ بدانکه صحیح ازین باب جز حَسِبَ

یَحْسِبُ نَعِمَ یَنْعِمُ ویکی دیگر نیامده است النَّعْمُ والنَّعْمَةُ خوش عیش شدن

باب دوم بر وزن فَعِلَ يَفْعُلُ بكسر العين في الماضي وضمها في الغابر

بدانکه صحیح ازین باب جز فَضِلَ يَفْضُلُ دیگر نیامده است وبعضی حَضِرَ يَحْضُرُ

ونَعِمَ يَنْعُمُ را نیز ازین باب گویند چون اَلْفَضْلُ افزون شدن وغلبه کردن
که در حقیقت از باب نصر است

تصریفه فَضِلَ يَفْضُلُ فَضْلاً فهو فاضِلٌ وفُضِلَ يُفْضَلُ فَضْلاً

فهو مَفْضُولٌ الامر منه اُفْضُلْ والنهي عنه لاتَفْضُلْ الظرف منه

مَفْضَلٌ والآلة منه مِفْضَلٌ مِفْضَلَةٌ ومِفْضَالٌ تثنيتهما مَفْضَلانِ

ومِفْضَلانِ والجمع منهما مَفَاضِلُ ومَفَاضِيلُ افعل التفضيل منه

اَفْضَلُ والمؤنث منه فُضْلَى وتثنيتهما اَفْضَلانِ وفُضْلَيَانِ

والجمع منهما اَفْضَلُونَ واَفَاضِلُ وفُضَلٌ وفُضْلَيَاتٌ اَلْحُضُورُ

حاضر شدن باب سوم بر وزن فَعُلَ يَفْعُلُ بضم العين في الماضي

وفتحها في الغابر بدانکه هر ماضی که مضموم العین بود مستقبل او نیز مضموم العین آید

٣٣

گر در صرف واحد از مثل عین واوی مانند کدت و کادین الکود

والکید و دد خواستن و نزدیک شدن تصریفه کاد یکاد کودا

وکیدا فهو کائد و کید یکاد کودا وکیدودة فهو مکود

الامر منه کد والنهی عنه لاتکد الظرف منه مکاد والآلة منه

مکود ومکودة ومکواد وتثنیتهما مکادان ومکوادان

والجمع منهما مکاود ومکاوید والفعل التفضیل منه اکود

والمؤنث منه کودی وتثنیتهما اکودان وکودیان والجمع منهما

اکودون واکاود وکود وکودیات بدانکه کدت در اصل

کودت بود ضمه بر واو دشوار داشته نقل کرده بما قبل او دادند بابتدا ازاله

حرکت ما قبل مر واو را دور کردند التقای ساکنان شد میان واو و دال واو را بیفکندند تا

دست او نام کردند کدت شد و کاد در اصل کود بود حرکت واو نقل کرده

بما قبل وی دادند پس بجهت فتحهٔ ما قبل او الف گشت نکاد شد این لغت العصی

از و مهر یسمع نیز گویند اما تشعب ثلاثی که در وی حرف زائد نیز باشد هر دو گونه است

یکی آنکه ملحق برباعی باشد دوم آنکه ملحق برباعی نباشد اما آنکه ملحق برباعی نباشد

نیز بر دو گونه است یکی آنکه در وی الف وصل آید دیگر آنکه در وی الف وصل نیاید

اما آنکه در وی الف وصل آید آنرا هفت بابست باب اول بر وزن افتعال چون

الاجتناب پرهیز کردن تصریفه اجتنب یجتنب اجتنابا فهو

مجتنب و اجتنب یجتنب اجتنابا فهو مجتنب الامر منه

اجتنب والنهی عنه لا تجتنب الاقتباس پاره نور چیدن الاقتناص

صید کردن الالتماس جستن الاعتزال یکسو شدن الاحتمال بر داشتن

الاختطاف ربودن باب دوم استفعال چون الاستنصار طلب یاری کردن

تصریفه استنصر یستنصر استنصارا فهو مستنصر و استنصر یستنصر

استنصاراً فهو مستنصر الامر استنصر والنهی عنه لا تستنصر
الاستغفار آمرزش خواستن الاستفسار پرسیدن الاستنفار رمیدن
درماندن الاتخاذ کسی را بجای خویش یا بجای دیگر نشاندن الاستمتاع
برخورداری گرفتن بکسی یا بچیزی بدانکه این هردو باب لازم و متعدی آمده از
باب سیم بر وزن انفعال چون الانفطار شگافته شدن بدانکه هر فعلیکه
برین وزن آید لازم باشد تصریفه انفطر ینفطر انفطاراً فهو منفطر
الامر منه انفطر والنهی عنه لا تنفطر الانصراف بازگشتن
الانقلاب برگشته شدن الانخفاف سبک شدن الانشعاب شاخ و شاخ
شدن باب چهارم بر وزن افعلال بدانکه این باب نیز لازم است چون الاحمرار
سرخ شدن تصریفه احمر یحمر احمراراً فهو محمر الامر منه احمر احمر
احمر والنهی عنه لا تحمر لا تحمر لا تحمر الاصفرار زرد شدن الاصفرار

زرد شدن الاِغْبِرَارُ گرد آلوده شدن الاِبْلِقَاقُ ابلق شدن باب پنجم

بروزن اِفْعِیلَال چون الاِدْهِیمَامُ سخت سیاه شدن تصریفه اِدْهَامَّ یَدْهَامُّ

اِدْهِیمَامًا فهو مُدْهَامٌّ لا و منه اِدْهَامَّ اِدْهَامِمْ والنهی عنه

لا تَدْهَامَّ لا تَدْهَامِمْ الاِسْمِیرَارُ گندم گون شدن الاِکْمِیتَاتُ

کمیت شدن اسپ الاِشْهِیبَابُ سفید شدن اسپ الاِصْحِیرَارُ خشک شدن نبات

الاِحْمِیرَارُ سرخ شدن بدانکه این باب لازم ست باب ششم بروزن افعیعال

چون الاِخْشِیشَانُ سخت درشت شدن تصریفه اِخْشَوْشَنَ یَخْشَوْشِنُ

اِخْشِیشَانًا فهو مُخْشَوْشِنٌ لا و منه اِخْشَوْشِنْ والنهی عنه لا تَخْشَوْشِنْ

الاِحْقِیرَاقُ دریده شدن جامه الاِخْلِیلَاقُ کهنه شدن جامه الاِقْلِیلَامُ سوده شدن

آب الاِعْشِیشَابُ گیاه بسیار شدن بدانکه این باب هم لازم ست و در قرآن شریف

نیامده است باب هفتم بروزن اِفْعِوَّال چون الاِجْلِوَّاذُ شتافتن تصریفه

احلَوْلٰى يَحْلَوْلِى اِحْلِيلَاءً فَهُوَ مُحْلَوْلٍ الامر منه اِحْلَوْلِ والنهي عنه

لا تَحْلَوْلِ الاخروّاط چسپ تر شيدن كالاعلِوّاط ولاده دركردن شتر

بستن يقال اِعْلَوَّطَ البعيرَ اِذا تعلّق بعنقه وقلادة بدانكه اين باب

هم لازم است ودر قرآن شريف نيامده باب ششم بر وزن اِفّاعُل چون الاِثّاقُل

يعني باعتبار اكثر ورنه بسيار كمتر آمده ١٢ ه

گران بار شدن وخود را گران بار ساختن تصريفه اِثّاقَلَ يَثّاقَلُ اِثّاقُلاً

فهو مُثّاقِلٌ الامر منه اِثّاقَلْ والنهي عنه لا تَثّاقَلْ كالادّارُك

در رسيدن ودر رسانيدن كالاسّاقط ميوه از درخت افگندن كالاشّابه هم شكل

شدن كالاصّالح با يكديگر آشتي كردن باب هفتم بر وزن اِفّعُّل چون الاطّهّر

پاك شدن تصريفه اِطَّهَّرَ يَطَّهَّرُ اِطَّهُّرًا فهو مُطَّهِّرٌ الامر منه

بزيادت سه حرف الف قبل فا وتكرار فا وعين ١٢ منه

اِطَّهَّرْ والنهي عنه لا تَطَّهَّرْ كالازّمّل جامه بر سر كشيدن كالاضّرّع

زاری كردن كالاجّنّب دور شدن كالادّكّر شنيدن پذيرفتن ويا د كردن

بدانکه اصل این باب اِتْفَاعُلٌ و اِتْفَعُّلٌ تفاعلٌ و تفعّلٌ بوده تا را ساکن
کرده بفا بدل کردند و فا را در فا ادغام نمودند از جهت مجانست مخرج پس همزهٔ
وصل مکسور اول در آوردند تا ابتدا بسکون لازم نیاید اِفّاعُلٌ و اِفّعّلٌ
شد اما آنکه در والف وصل نیاید آنچه بابت باب اول بر وزن افعال چون
الاکرام گرامی کردن تصریفه اکرم یکرم اکراما فهو مکرم و اکرم یکرم
بر بایت تحریف یعنی همزهٔ قطعی قبل لا ۱۲
اکراما فهو مکرم الامر منه اکرم والنهی عنه لا تکرم الاسلام
مسلمان شدن و گردن نهادن بطاعت الاذهاب بردن الاعلان
آشکارا کردن الاکمال تمام کردن بدانکه همزهٔ امر حاضر این باب وصلی نیست
بلکه همزهٔ قطعی ست که حذف کرده شده است از مضارع یعنی تکرم که در اصل
تأکرم بوده است برای موافقت اکرم که در اصل أأکرم بوده است همزهٔ
تا مخالف باب مختلف نشود ۱۲
ثانی از جهت اجتماع همزتین الفا و اکرم شد باب دوم بر وزن تفعیل چون

التصریف گردانیدن تصریفه صرّف یُصرّف تصریفًا فهو مُصرّف
بزیادت یک تا آن تکرار عین ست ۱۲

وصُرّف یُصرّف تصریفًا فهو مُصرَّف الامر منه صرّف

والنهی عنه لا تُصرّف التکذیب الکذاب کسی را دروغ زن داشتن

التقدیم پیش شدن و پیش کردن التمکین جای دادن التعظیم بزرگ داشتن

التجمیل ثنای کردن باب سوم بروزن تفعّل چون التقبّل پذیرفتن تصریفه

تقبّل یتقبّل تقبّلًا فهو متقبِّل وتُقُبِّل یُتقبَّل تقبّلًا

فهو متقبَّل الامر منه تقبّل والنهی عنه لا تتقبّل التفکّه
یک تا ۱۲

میوه خوردن التلبّث درنگ کردن التعجّل شتافتن التبسّم دندان
والتمکث ایضا ۱۲

سفید کردن بدانکه در باب تفعّل و تفاعل تفعلل هر جا که دو تا در اول کلمه بهم آیند

روا باشد که یک تا را حذف کنند باب چهارم بروزن مفاعلة چون المقاتلة

والقتال با یکدیگر کارزار کردن تصریفه قاتل یقاتل مقاتلة وقتالا
بزیادت الف میان فا و عین ۱۲

٣٩

فهو مُقاتِلٌ و قُوتِلَ يُقاتَلُ مُقاتَلَةً و قِتالاً فهو مُقاتَلٌ

الامر منه قاتِلْ والنهي عنه لاتُقاتِلْ المُعاقَبَةُ والعِقابُ

بایکدیگر عذاب کردن المُنادَمَةُ والنِدامُ همنشینی المُلازَمَةُ واللِزامُ

باهم لازم گرفتن المُبارَكَةُ برکت گرفتن بخدای عزوجل با کسی یا بچیزی

ای پیوسته بودن با چیزی ۱۲

باب پنجم بر وزن تَفاعُل چون التَقابُلُ بایکدیگر روبرو شدن تصریفه

تَقابَلَ يَتَقابَلُ تَقابُلاً فهو مُتَقابِلٌ وتُقُوبِلَ يُتَقابَلُ

تَقابُلاً فهو مُتَقابَلٌ الامر منه تَقابَلْ والنهي عنه لاتَتَقابَلْ

التَخافُتُ بایکدیگر سخن نهان گفتن التَعارُفُ بایکدیگر شناختن التَفاخُرُ

بایکدیگر فخر کردن آما رباعی نیز بر دو گونه است یکی مجرد که همه حرفها اصلی باشد

یعنی نازیدن ۱۲

دوم منشعب که در وی حرف زائد هم باشد اما آنکه در وی حرف زائد نباشد آنرا

یک باب است و این باب لازم و متعدی نیز آمده است باب اول بر وزن فَعْلَلَة

چون الْبَعْثَرَةُ برانگیختن تصریفه بَعْثَرَ يُبَعْثِرُ بَعْثَرَةً فهو مُبَعْثِرٌ
بضم علامت مضارع وکسر ماقبل حرف اخیر مضارع شود ۱۲

وَبُعْثِرَ يُبَعْثَرُ بَعْثَرَةً فهو مُبَعْثَرٌ الامر منه بَعْثِرْ والنهي عنه

لَا تُبَعْثِرْ الدَّحْرَجَةُ بسیار گردانیدن الْعَسْكَرَةُ لشکر ساختن الْقَنْطَرَةُ

پل بستن الزَّعْفَرَةُ رنگ کردن بزعفران اما رباعی منشعب و حرف زائد باشد

آن نیز بر دو گونه است یکی آنکه در وی همزه وصل نباشد و دیگر آنکه در وی همزه وصل باشد
ای دو قسم است ۱۲

اما آنکه در وی همزه وصل نباشد نیز یک باب است و این باب لازم است در قرآن شریف نیامده است

باب اول وزن تَفَعْلُلٌ چون التَّسَرْبُلُ پیراهن پوشیدن تصریفه
در لغت آمده تسربل ای لبس السربال المعنی قمیص

تَسَرْبَلَ يَتَسَرْبَلُ تَسَرْبُلًا فهو مُتَسَرْبِلٌ الامر منه تَسَرْبَلْ والنهي عنه
بزیادت تا قبل فا ۱۲

لَا تَتَسَرْبَلْ التَّبَرْقُعُ برقع پوشیدن التَّمَقْهُرُ مقهور شدن التَّزَنْدُقُ

زندیق شدن التَّبَخْتُرُ بناز خرامیدن اما آنکه در وی همزه وصل در آید آنرا
بالکسر بیدین که باری تعالی را ... ۱۲ منه

دو باب است و آن هر دو باب لازم است باب اول وزن اِفْعِلَّالٌ

چون الابرنشاق شاد شدن تصریفه ابرنشق یبرنشق

ابرنشاقا فهو مبرنشق الامر منه ابرنشق والنهی عنه

لاتبرنشق الاحرنجام جمع شدن الابلنداء فراخ شدن

جایگاه الاسلنطاح برقفا خفتن الاغرنکاس سیاه شدن موی

بدانکه این باب در قرآن شریف نیامده است باب دوم

بروزن افعلال چون الاقشعرار موی برتن خاستن تصریفه

اقشعر یقشعر اقشعرارا فهو مقشعر الامر منه اقشعر

اقشعر اقشعرر والنهی عنه لاتقشعر لاتقشعر لاتقشعرر

الاقمطرار سخت ناخوش شدن الاشفترار پراگنده شدن الازمهرار

سرخ شدن چشم الاشمهرار سخت شدن خار الاشمخرار بلند شدن کوه

این باب در قرآن شریف آمده است کما قال الله تعالی تقشعر

منه جلوا الذین یخشون ربهم اما ثلاثی منشعب که ملحق برباعی ست

نیز بر دو گونه ست یکی آنکه ملحق برباعی مجرد باشد و دوم آنکه ملحق برباعی مجرد نباشد

اما آنکه ملحق برباعی مجرد باشد آنرا هفت باب ست باب اول بروزن فَعْلَلَة

بتکرار اللام چون الجَلْبَبَة چادر پوشیدن تصریفه جَلْبَبَ

یُجَلْبِبُ جَلْبَبَةً فهو مُجَلْبِبٌ وجُلْبِبَ یُجَلْبَبُ جَلْبَبَةً

فهو مُجَلْبَبٌ الامر منه جَلْبِبْ والنهی عنه لا تُجَلْبِبْ

اَلشَّمْلَلَةُ شتافتن ولیس هذا الباب فی القرآن

(یعنی) ونیست این باب در قرآن مجید ۱۲

باب دوم بروزن فَعْنَلَة بزیادة النون بین العین واللام چون

اَلْقَلْنَسَةُ کلاه پوشیدن تصریفه قَلْنَسَ یُقَلْنِسُ قَلْنَسَةً

در هندی ٹوپی پہننا ۱۲

فهو مُقَلْنِسٌ وقُلْنِسَ یُقَلْنَسُ قَلْنَسَةً فهو مُقَلْنَسٌ الامر

منه قَلْنِسْ والنهی عنه لا تُقَلْنِسْ ولیس فی القرآن

(یعنی) ونیست این باب در قرآن مجید ۱۲

باب سوم بروزن فوعلة بزيادة الواو بين الفاء والعين چون

الجوربة پايتابه پوشيدن تصريفه جورب يجورب جوربة

در تاج گفته الجوربة جورب پوشانيدن ۱۲

فهو مجورب وجورب يجورب جوربة فهو مجورب

الامر منه جورب والنهي عنه لا تجورب الحوقلة

سخت پير شدن وليس في القرآن باب چهارم بروزن فعولة

ونيست اين باب در قرآن مجيد ۱۲

بزيادة الواو بين العين واللام چون السرولة ازار پوشيدن

تصريفه سرول يسرول سرولة فهو مسرول وسرول

يسرول سرولة فهو مسرول الامر منه سرول والنهي عنه

لا تسرول الجهورة آواز بلند كردن وليس في القرآن

باب پنجم بروزن فيعلة بزيادة الياء بين الفاء والعين چون

الخيعلة پيراهن بی آستين پوشيدن تصريفه خيعل يخيعل

خَیعَلَةً فهو مُخَیعِلٌ وخُوعِلَ یُخَیعَلُ خَیعَلَةً فهو مُخَیعَلٌ
الامر منه خَیعِلْ والنهی عنه لَا تُخَیعِلْ اَلهَیمَنَةُ گواه شدن
یُقَالُ اِنَّ الهَاءَ فِیهِ مُبدَلَةٌ مِنَ الهَمزَةِ اَلصَّیطَرَةُ برگماشته شدن
وجاء فی القرآن کما قال الله تعالی لَستَ عَلَیهِم بِمُصَیطِرٍ بدانکه
خُوعِلَ در اصل خُیعِلَ بود از جهت ضمهٔ ماقبل یا واو گشت خُوعِلَ شد

باب ششم

بر وزن فَعیَلَةٌ بزیادة الیاء بین العین واللام چون
اَلشَّرْیَفَةُ افزونی برگهای کشت بریدن تصریفه شَرْیَفَ یُشَرْیِفُ
شَرْیَفَةً فهو مُشَرْیِفٌ وشُرْیِفَ یُشَرْیَفُ شَرْیَفَةً فهو
مُشَرْیَفٌ الامر منه شَرْیِفْ والنهی عنه لَا تُشَرْیِفْ اَلجَزْیَلَةُ
زر اندودن ولیس فِی القُرآنِ

باب هفتم

بر وزن فَعْلَاةٌ
بزیادة الالف المبدلة من الیاء بعد اللام چون القلساة

كلاه پوشیدن اصله قَلْسَیَةٌ فانقلبت الیاء الفا لِتحرکها
وانفتاح ما قبلها تصریف قَلْسَی یُقَلْسِیْ قَلْسَاةً
فهو مُقَلْسٍ وقُلْسِیَ یُقَلْسَی قَلْسَاةً فهو مُقَلْسَی
الامر منه قَلْسِ والنهی عنه لا تُقَلْسِ اجْعَبَاةً افکندن
ولیس فی القرآن یُقَلْسِیْ در اصل یُقَلْسِیُ بود ضمه بریا
دشوار داشته ساکن کردند یُقَلْسِیْ شد مُقَلْسٍ در اصل
مُقَلْسِیٌ بود ضمه بریا دشوار داشته ساکن کردند التقای ساکنین شد میان
یا وتنوین یا افتاد مُقَلْسٍ شد وقُلْسِیَ بر اصل خود است یُقَلْسَی در اصل
یُقَلْسَیُ بود یا متحرک ما قبلش مفتوح یا الف گشت یُقَلْسَی شد مُقَلْسَی
در اصل مُقَلْسَیٌ بود یا را از جهت فتحه ما قبل با الف بدل کردند التقای ساکنین شد
میان الف وتنوین الف افتاد مُقَلْسًی شد قَلْسِ در اصل قَلْسِیْ بود یا

بعلت جزمی افتاد وتَقَلّیس شد لا تُقَلِّسْ در اصل لا تُقَلِّسِیْ بودت
اینجا نیز یا بعلت جزمی افتاد ولا تُقَلِّسْ شد اما آنکه ملحق برباعی شده باشد آن
نیز بر دو گونه است یکی آنکه ملحق به تَدَحْرَجَ باشد دوم آنکه ملحق به اِحْرَنْجَمَ
ای نوع ست ۱۲
باشد اما آنکه ملحق به تَدَحْرَجَ باشد آنرا هشت باب است باب اول بر وزن
تَفَعْلُلٌ بزیادة التاء قبل الفاء وتکرار اللام چون اَلتَّجَلْبُبُ چادر پوشیدن
تصریفه تَجَلْبَبَ يَتَجَلْبَبُ تَجَلْبُبًا فهو مُتَجَلْبِبٌ الامر منه
تَجَلْبَبْ والنهی عنه لا تَتَجَلْبَبْ لَتَغَبُّرُ گرد آلوده شدن کی لیس
فی القرآن باب دوم بر وزن تَفَنْعُلٌ بزیادة التاء قبل الفاء والنون
بین العین واللام چون اَلتَّقَلْنُسُ کلاه پوشیدن تصریفه تَقَلْنَسَ
يَتَقَلْنَسُ تَقَلْنُسًا فهو مُتَقَلْنِسٌ الامر منه تَقَلْنَسْ
والنهی عنه لا تَتَقَلْنَسْ ولیس فی القرآن باب سوم بر وزن تَمَفْعُلٌ

بزیادة التاء والمیم قبل الفاء چون التمسکن حالت خواری پیدا کردن
تصریفه تمسکن یتمسکن تمسکنا فهو متمسکن الامر منه تمسکن
والنهی عنه لا تتمسکن التمندل مسح کردن ست بمندیل یقال تمندل
الرجل اذا مسح بیده المندیل اعلم ان هذا الباب شاذ بل
من قبیل الغلط علی توهم المیم اصلا باب چهارم بر وزن
تفعلة بزیادة التاء قبل الفاء وبعد اللام چون التعفرة
عفریت شدن یقال تعفرت الرجل اذا صار عفریتا ای خبیثا

عفریت شود تعفرت الرجل هرگاه عفریت شود یعنی خبیث ۱۲

تصریفه تعفرت یتعفرت تعفرتا فهو متعفرت الامر منه تعفرت
والنهی عنه لا تتعفرت اعلم ان هذا المثال غریب ولیس فی القرآن

بدانکه تحقیق این مثال نادرست و نیست در قرآن مجید ۱۲

باب پنجم بر وزن تفوعل بزیادة التاء قبل الفاء والواو بین الفاء والعین
چون التجورب پاتابه پوشیدن تصریفه تجورب یتجورب

۴۹

تجوربا فهو متجورب الامر منه تجورب والنهي عنه لا تتجورب

التکوثر بسیار شدن ولیس فی القرآن باب ششم بروزن تفعول

بزیادة التاء قبل الفاء والواو بین العین واللام چون التسرول

ازار پوشیدن تصریفه تسرول یتسرول تسرولا فهو متسرول

الامر منه تسرول والنهي عنه لا تتسرول التدهور گردشتن

شب ولیس فی القرآن باب هفتم بروزن تفیعل بزیادة التاء قبل

الفاء والیاء بین الفاء والعین چون التخیعل پیراهن بی آستین پوشیدن

تصریفه تخیعل یتخیعل تخیعلا فهو متخیعل الامر منها

تخیعل والنهي عنه لا تتخیعل التغیم بیابان شدن التشیطن

نافرمانی کردن بدانکه این باب قرآن شریف نیامده است باب هشتم بروزن

تفعلی بزیادة التاء قبل الفاء والیاء بعد اللام کردن اصل تفعلی

مشعب منظوم

بعد حمد خدا و نعت رسول
فعل زان روکه از حروف اصول
موجزش میکنم بنظم بیان
هر یکی این دو قسم را ای یار
پس ثلاثی مجردست دو قسم
مطرد شد به پنج باب علم
شاذ را نیست زائد از سه باب
پس ثلاثی مزید را شانیست
غیر ملحق دو اولا بنگر
یا نیاید تو بعد ازین در باب
اجتناب ست و دیگرا ستنصار
باز اخشوشن ست و افعوال
نهم اطهر آمد آن بی فصل
پنج باب ست اولین اکرام
چارمین را مقاتله بشمار
پس رباعی مجرد از زائد
هر دو گونه مزید فیه بدان
لیک آن قسم این ای یار
دومین قسم را الوای ولبس

گوش کن از من ظلوم جهول
شد مرکب دو نوع فعل منقول
یک ثلاثی دگر رباعی وان
چون مجرد و مزید فیه شمار
مطرد شاذ دان تو آنرا اسم
نصر و ضرب و سمع و فتح و کرم
حسب و فضل ست کادهم در باب
با رباعی ست ملحق و یا نیست
همزه وصل آیدش بر سر
کان پدید آید از و بود نه باب
انفطار احمرار و احمیرار
هشتم اثاقل ای جوان در حال
و آنکه ناید بروز همزه وصل
باز تکرم پس تقبل نام
پنجمین شد تقابل از بر دار
غیر یک باب بعشره ناید
یک مع حرف وصل یک بی آن
باب احرنجم ست و اقشعرار
غیر باب تدحرج مشم